

پنجشنبه ۹ تیر ۱۳۸۴

## مشکل جدایی دین و دولت نیست، مشکل ما مشکل جدایی خودمان از خودمان است!

آرامش دوستدار

آرامش دوستدار، فیلسوف ایرانی مقیم آلمان و نویسنده کتابهایی چون، *درخشش های تیره و امتناع تفکر در فرهنگ دینی*، روز چهارشنبه ۲۹ ژوئن، در میزگردی تحت عنوان دین و دولت در پارلمان اروپا سخن گفت. این میزگرد در چارچوب کنفرانس "ایران پس از انتخابات" برگزار میشد. به رغم فرصت کوتاه وی در این جلسه، او به صراحت و خلاصه نقطه نظراتش را در زمینه موضوع بحث طرح کرد. در زیر متن کامل سخنان او را می خوانید.

صحبت جدایی دین از دولت است و معنی اش این است که بهتر است دو چیز با هم نباشند، دین و دولت. معنای بعدی آن این است که برای تحقق بخشیدن به چنین امری یکی از این دو عملاً باید از صحنه خارج شود. یعنی از تمام اموری که به کشورداری، سیاست، جامعه سازی و مناسبات حقوقی همه افراد جامعه مربوط می شود. آنچه این مناسبات را در واقع تنظیم و تعیین می کند و مسئول حفظ و ماندگاری آنهاست، قانون نام دارد نه احکام. هیچ کس حق ندارد در مقابل قانون تخطی کند یا از قانون فراتر رود. قانون در وهله اول و آخر، ناظر است بر دمکراسی و آزادی فرد.

در کشورهای اسلامی یا با قوانین نیمه دینی سر و کار داریم یا با قوانین تمام دینی که کشور ما مورد دوم است. هیچ کشور اسلامی نتوانسته تاکنون دین را به جایش بنشانند. یعنی آنرا از تمام صحنه هایی که ذکر کردم خارج کند و این طبیعتاً علل گوناگون دارد.

لااقل از ۱۴۰۰ سال پیش که ما دینی بودیم و ماندیم گرفته تا انواع و اقسام فشارهایی که از دین بر می خیزد و بکار برده می شود. اما اشتباه است اگر خیال کنیم که دین را می شود با گفتگو، با استدلال، با مباحثه واداشت که خود را از صحنه خارج کند و چون اسلام هم به سبب احکامش و هم به سبب گونه پدیداری و برقرارش، تنها دین متجاوز در سراسر تاریخ بوده، از صحنه که خارج نمی شود هیچ، خودش را دولت واقعی می داند و مدعی آن است. اما اینکه ما در فرهنگمان روشنگری نداشته ایم و انقلابی چون انقلاب فرانسه نیز به همچنین، تا مسئله دین را از نظر فکری و سیاسی حل کند البته درست است. غلط این است که در نگرش ها از فرهنگ خودمان، روشنگری بینیم و بیایم، مثلاً در عرفان! چگونه؟ و به چه دلیل؟ و به چه مناسبت؟

غلط تر از آن این است که خیال کنیم می شود روشنگری را از غرب وارد کرد و مسائل خودمان را که از آن غرب نیستند بلکه از درون فردی و برون اجتماعی ما جوش می زنند و فطری شده اند، حل نمود. روشنگری همواره اندیشیدن است در مسائلی که مربوط به یک جامعه می شوند. بنابر این کالا یا ابزار نیست که از غرب وارد کنیم تا مشکلات ما را حل کند. آن هم به این یک دلیل قاطع که هیچگونه خویشاوندی و مشابهتی میان فرهنگ ما و فرهنگ غرب وجود ندارد. کار کردن برای راهبان مسیحی از هر فرقه ای که بوده باشند تکلیفی بوده است دینی و روحانیت ما

در عوض، به معنای اعمش، جز برخی از طلبه ها که سرشان در کار درس خودشان بوده، یکسره انگل بوده است و مردم را یا سرکیسه و تحمیق می کرده، یا در حماقت خود نگه می داشته است.

این حرفه و تکلیف دینی از آن روحانیت اسلامی است. از روضه خوان محله گرفته تا گردانندگان تولید ها. این است که با آموختن راه جستجو و اندیشیدن، از غربی ها، باید زمین فرهنگ دین خودمان را بکاویم، شخم بزنیم تا درونش آشکار گردد.

طبعاً جدایی دین و دولت، گام بسیار مهمی است برای حرکت بسوی دموکراسی و آزادی شخصی و اجتماعی. اما باورمان نشود، که این کار از طریق گفتگو و مباحثه تحقق می یابد. هیچ چیزی سخت جان تر از دین در آدمی وجود ندارد. بنا بر این، این وظیفه روشنفکران است که فرهنگ دینی ما را زیر و رو کنند و هر روز و هر بار بیشتر اعماق آنرا بیرون ریزند. تا چشم مردم باز شود و یکی بر شمار بینایان بیافزاید. هیچ اشکالی ندارد که بتوان دین را با قهر از دولت جدا ساخت و آنرا به جای خود نشاند، کاری که در حال حاضر به دشواری تصور پذیر می نماید. اما این کار با قطعیت نسبی و بصورتی نیم بند به ترتیب در دوره رضاشاه و محمد رضا شاه صورت گرفت. نمونه سخت گیر و آشتی ناپذیر آنرا می توان در نقش ارتش ترکیه دید، ارتشی که، برخلاف ارتش ایران که با امرایش ملک و فرمانبر شاه بود، چون سازمان مسلح دولتی در استقلال تاسیس یافت و نیرومند گشت، و بارها هر توطئه خزننده یا شورنده اسلامی بر ضد دولت و جامعه را با موفقیت سرکوفت.

اما هیچ چیز جای روشنگری را نمی گیرد. حکومت دوره پهلوی بدون دخالت دادن ارزش های مثبت و منفی آن، گواه زنده آن است. طرف روشنگری ما، نه روحانیان اند و نه باصطلاح آنها که نام مضحک ملی - مذهبی بر خود گذاشته اند. طرف روشنگری ما فرهنگ ماست. که ما را پدید آورده و همچنان پدید می آورد و می پروراند. بگونه ای که هر یک از ما، بدون آن، تهی و بی محتوی می شویم. مشکلی که نهایتاً مشکل ماست، مشکل جدایی دین و دولت نیست، مشکل ما مشکل جدایی خودمان از خودمان است! یعنی از درونمان و از بیرونمان، از فرهنگ دینی مان.

